

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 6, Summer 2021, 149-168
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.33034.1982

Polyarchy: The Transition from Democratic Passivity to Democratic Participation

A Critique on the Translation Book “Polyarchy: Participation and Opposition”

Mohammad Zohdi Goharpour*
Fatemeh Sayadi, Rasool Afzali*****

Abstract

For more than 40 years, Robert Dahl's theory of polyarchy democracy has been considered by scholars as one of the most effective, robust, and enlightening forms of contemporary revisionist democratic theory. The English version of this book was published in 1971 and its translation was published in 2018. Polyarchy is defined as a set of institutional arrangements that allow for public opposition and inclusive participation in politics. The central assumption of the sign in this book, which involves a linear process, is that when hegemonic systems and competitive dictatorships move toward multiculturalism, opportunities for effective participation and questioning increase. Therefore, the number of individuals, groups, and interests whose policy priorities are considered increases. In this article, an attempt is made to examine the intellectual background and studies of Robert Dahl over two decades (1970-1950) and to identify the roots of the development of his theory of polyarchy democracy, presented in the form of an independent book, in his earlier works.

Keywords: Robert Dahl, Theorizing, Democracy, Participation, Questioning, Polyarchy

* PhD in Political Geography, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author),
Zohdi1361@gmail.com

** MA Student of Political Geography, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran,
Fatemeh.sayadi.77@gmail.com

*** Associate Professor of Political Geography, University of Tehran, Tehran, Iran, rafzali@ut.ac.ir

Date received: 22/03/2021, Date of acceptance: 19/07/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

چندسالاری: گذار از انفعال دموکراتیک به مشارکت دموکراتیک

نقد و بررسی ترجمه کتاب چندسالاری: مشارکت و مخالفت

محمد زهدی گهرپور*

فاطمه صیادی**، رسول افزلی***

چکیده

بیش از چهل سال است که نظریه دموکراسی چندسالاری رابرت دال، به عنوان یکی از موثرترین، محکم‌ترین و روشنگرایانه‌ترین گونه‌های نظریه دموکراتیک تجدیدنظر طلبانه معاصر مورد توجه صاحب‌نظران است. نسخه انگلیسی این کتاب در سال ۱۹۷۱ چاپ شده و ترجمه آن در سال ۱۳۹۷ منتشر شده است. چندسالاری به عنوان مجموعه‌ای از ترتیبات نهادی تعریف می‌شود که مخالفت عمومی و مشارکت فراگیر در سیاست را مجاز می‌کند. فرض محوری دال در این کتاب، که یک فرآیند خطی را شامل می‌شود، اینگونه مطرح می‌شود که وقتی نظام‌های سلطه‌جو و گروه‌سالارهای رقابتی به سمت چندسالاری حرکت می‌کنند فرصت‌ها را برای مشارکت موثر و پرسشگری افزایش می‌دهند و از این رو تعداد افراد، گروه‌ها و منافع که اولویت‌هایشان در سیاست‌گذاری مدنظر قرار می‌گیرد، بیشتر می‌شود. در این نوشتار، تلاش شده زمینه فکری و مطالعاتی رابرت دال در طول دو دهه (۱۹۷۰-۱۹۵۰) بررسی شود و ریشه‌های تکوین و تکامل نظریه دموکراسی چندسالاری وی که در قالب یک کتاب مستقل ارائه شده، در آثار پیشین او شناسایی گردد.

کلیدواژه‌ها: رابرت دال، نظریه‌پردازی، دموکراسی، مشارکت، پرسشگری، چندسالاری.

* دانش‌آموخته جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) Zohdi1361@gmail.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد، جغرافیای سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران،

Fatemeh.sayadi.77@gmail.com

*** دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران، rafzali@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۸

۱. مقدمه

رییس جمهور ایالات متحد آمریکا، هری ترومن، در سخنرانی ۱۲ مارس ۱۹۴۷ کشورهای جهان را بر سر دوراهی «چگونه زیستن» قرار می‌دهد: یک راه، راهی است که بر پایه اراده اکثریت بنا شده و با سازمان‌های آزاد، دولت نمایندگی، انتخابات آزاد و احترام به آزادی‌های فردی، آزادی بیان و مذهب و آزادی از فشارهای سیاسی مشخص می‌شود. دومین راه برای زیستن، شیوه‌ای است که در آن گروهی اقلیت، بر اکثریت فشار می‌آورند که این شیوه بر پایه وحشت و ستم، کنترل رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها، انتخابات ثابت و اهانت به آزادی‌های فردی استوار است... (دادس، ۱۳۹۰: ۲۰). بازنمایی ترومن از جهان پساجنگ یک تقسیم‌بندی ساده است که بر اساس آن جهان به کشورهای که از سرمایه‌داری، آزادی و دموکراسی حمایت می‌کنند و آنهایی که مخالف آن هستند تقسیم می‌شود. پس از این، شیوه حکومتی که آمریکا از آن حمایت می‌کرد به شیوه حکمرانی آرمانی برای کشورهای درحال توسعه تبدیل شد و کشورها یکی پس از دیگری به دنبال تبدیل خود به دموکراسی‌های مورد حمایت آمریکا بودند. اما آیا اقتباس و پیاده‌سازی این نوع حکمرانی برای کشوری در آسیا یا آفریقا مناسب بود؟ (پشوورسکی، ۱۳۹۸: ۳۱). شمار دموکراسی‌های جهان از سال ۱۹۵۰ تا امروز افزایش چشمگیری داشته است (دال، ۱۳۸۳: ۵۷). در همان سال‌ها که تب «دموکراتیک بودن» فراگیر بود، رابرت دال، مخالف صدور الگوی دموکراسی از یک کشور به کشورهای دیگر بود. به اعتقاد وی، هر ملت بالغ طبق شرایط و فرهنگ ملی و روانشناسی تاریخی خود باید در چارچوب اصول دموکراسی، روش پیاده و اجرایی کردن آن را طرح‌ریزی کند. جامعه‌ای می‌تواند خود را دموکراتیک بنامد که «فرهنگ دموکراسی» در آن عمومیت یافته و قسمتی از زندگی روزمره مردم شده باشد.

کم‌وبیش می‌دانیم که دموکراسی با چالش‌هایی روبرو است که این روزها آتش نارضایتی‌های گسترده و شدیدی را شعله‌ور کرده است. ناتوانی در برقراری برابری در حوزه اجتماعی - اقتصادی؛ ناتوانی در ایجاد حس تأثیرگذار بودن مشارکت سیاسی در مردم؛ ناتوانی در دادن این اطمینان به مردم که دولت‌ها آنچه از آنها انتظار می‌رود انجام می‌دهند و نه آن چیزی که در اختیار آنها نیست و در نهایت ناتوانی در ایجاد تعادل میان برقراری نظم و عدم مداخله (پشوورسکی، ۱۳۹۸: ۳۰). با این حال ابهامات زیادی درباره کارآمدی دموکراسی مطرح است. دموکراسی تا چه اندازه قادر به برقراری برابری اقتصادی و اجتماعی است؟ دموکراسی چگونه می‌تواند به گونه‌ای تأثیرگذار دولت‌ها را آماده خدمت

به شهروندان و شهروندان را آماده نظارت بر دولت‌ها کند؟ دموکراسی چگونه می‌تواند هم‌زمان از افراد جامعه در برابر یکدیگر و در برابر دولت به خوبی پشتیبانی کند؟ دموکراسی چگونه می‌تواند در مشارکت گسترده اقشار گوناگون جامعه اثر گذار باشد؟

دال که از سال ۱۹۴۶ تدریس و تحقیق درباره دموکراسی را آغاز کرده بود و از جمله اندیشمندان قرن بیستم است که در گسترش مفهوم دموکراسی بسیار کوشیده است. رابرت دال معتقد است تا مسأله مشارکت در دموکراسی به طور کامل حل نشود، این مسأله همچنان به صورت نظریه باقی خواهد ماند. او مدل لیبرال دموکراسی حاکم در غرب را **پولیآرشی / پولیارکی** (چندسالاری Polyarchy) می‌نامد و آن را نوع مطلوب حکومت دموکراتیک تلقی می‌کند. این نوع حکومت به نظر وی دو ویژگی عمده دارد: اول شهروندی گسترده‌ای که تمامی افراد بالغ را شامل می‌شود و دوم اینکه شهروندی حق انتخاب و عزل بالاترین مقام سیاسی را در برگیرد (دال، ۱۳۹۷: ۱۱). دموکراسی چندسالاری، علی‌رغم عنوانش، یک نظام دموکراتیک محض نیست. ما موافقیم که چندسالاری از معیار دموکراتیک‌تری نسبت به حکومت‌های نمایندگی مبتنی بر حق رأی محدود قرن نوزدهم برخوردار است؛ بنابراین، می‌توان تصور کرد که یک نظام سیاسی با معیار دموکراتیک ایده‌آل و رضایت‌بخش‌تری از دموکراسی چندسالاری وجود داشته باشد (دال، ۱۳۸۲: ۹۰). به باور دال آنچه نظام‌های دموکراتیک مدرن را هم از رژیم‌های غیردموکراتیک و هم از دموکراسی‌ها و جمهوری‌های پیشامدرن متمایز می‌کند، مجموعه مشخصی از نهادهای سیاسی است که به گونه‌ای کارآمد (و نه فقط اسمی و ظاهری) در یک کشور وجود دارد (دال، ۱۳۸۳: ۶۰). او برای تحقق این نوع نظام سیاسی هشت معیار را ضروری می‌داند: ۱. آزادی تشکیل و عضویت در انجمن‌ها ۲- آزادی بیان ۳- حق رأی گسترده ۴- حق انتخاب شدن برای تصدی مشاغل انتخابی ۵- حق مقامات حکومتی برای رقابت بر سر رأی و حمایت ۶- در دسترس بودن اطلاعات بدیل ۷- انتخابات آزاد و منصفانه ۸- وجود نهادهایی که ابتنای سیاست‌گذاری‌های دولت بر رأی و ترجیحات مردم را تضمین کند (دال، ۱۳۹۷: ۱۳).

در این نوشتار تلاش شده با بررسی آثار و نوشته‌های پیشین رابرت دال، زمینه‌های فکری - فلسفی وی در یک بازه زمانی بیست ساله شناسایی شده و تکامل و تطور اندیشه‌ای نویسنده در نگارش کتاب چندسالاری به خوانندگان معرفی شود. در خلال بحث‌ها، نقدهایی به مبانی نظری چندسالاری در مفاهیمی همچون مشارکت، شهروندی،

برابری، حاکمیت نخبگان، انتخابات آزاد و حق رأی و نهادهای دموکراتیک که بیشترین بسامد را در این کتاب دارند نیز شده است که مسیر را برای درک مناسب از نظریه چندسالاری فراهم می‌کند. به عبارتی بررسی و ارزیابی کتاب حاضر با ارزیابی تحولات فکری نویسنده، به صورت یک جریان خطی بیست ساله، صورت گرفته است.

۲. معرفی نویسنده و کتاب چندسالاری

رابرت دال (۲۰۱۴ - ۱۹۱۵) در سال ۱۹۳۶ از دانشگاه واشنگتن فارغ‌التحصیل شد و مدرک دکترای خود را از دانشگاه ییل در سال ۱۹۴۰ دریافت کرد (Britannica.com). رابرت دال نقش مهمی در تولد و شکوفایی رشته علوم سیاسی ایفا کرد. یکی از برجسته‌ترین کارهای دال «عمومی کردن» علم سیاست بود. در سال ۱۹۸۵، وزارت امور خارجه آمریکا وی را «پیشکسوت اندیشمندان علوم سیاسی آمریکا» نامید. وی یکی از پیشگامان استفاده از «تکنیک‌های تجربی در مطالعات علوم سیاسی» محسوب می‌شود. او که استاد ممتاز علوم سیاسی دانشگاه ییل بود کتاب‌های متعددی در زمینه دموکراسی، سیاست خارجی، کنگره ایالات متحد، رفاه، قانون اساسی ایالات متحد و موضوعات و عناوین بسیار دیگر نگاشته است (Campbell, 1985). براساس رده‌بندی بخش ادبی مجله تایمز، کتاب «چه کسی حکومت می‌کند؟» وی که قهرمانانه از دموکراسی در نظریه دفاع می‌کند و در مقابل، آن را در عمل به چالش می‌کشد، در بین یکصد کتاب برتر و اثرگذار پس از جنگ جهانی دوم قرار دارد. کتاب‌های مهم دال عبارتند از: تعاریف و اصول دموکراسی، مقدمه‌ای بر نظریه دموکراسی، چه کسی حکومت می‌کند؟، دموکراسی و انتقادهایی که به آن می‌شود، درباره دموکراسی، چندسالاری: مشارکت و مخالفت، سیاست‌گذاری دموکراسی، دموکراسی اقتصادی، دموکراسی کثرت‌گرا، برابری سیاسی و به سوی دموکراسی.

به باور دال جامعه‌ای می‌تواند خود را دموکراتیک بنامد که «فرهنگ دموکراسی» در آن عمومیت یافته و قسمتی از زندگی روزمره مردم شده باشد. دال می‌گوید یأس مردم از دموکراسی موجب می‌شود که آماده قبول دیکتاتوری شوند زیرا که اکثریت مردم ذاتاً خواهان ثبات و نظم هستند. او مدل لیبرال دموکراسی حاکم در غرب را پولی‌آرشی نامیده و نوع مطلوب حکومت دموکراتیک تلقی می‌کند. رابرت دال و چارلز لیندبلوم مفهوم «چندسالاری» را ابتدا در ۱۹۵۳ وضع کردند؛ اما دال آن را به صورت کتابی مستقل که

چندسالاری: گذار از انفعال دموکراتیک به مشارکت ... (محمد زهدی گهرپور و دیگران) ۱۵۵

در ۱۹۷۱ منتشر شد، توسعه داد (Coppedge and Reinicke, 1990:51). این اثر با عنوان «چندسالاری: مشارکت و مخالفت» را انتشارات دانشگاه ییل منتشر کرده است.

۳. خاستگاه موضوعی اثر

رابرت دال و چارلز لیندبلوم مفهوم «چندسالاری» را ابتدا در ۱۹۵۳ وضع کردند؛ کمی بعدتر کتاب *مقدمه‌ای بر نظریه دموکراتیک* (۱۹۵۶) وی، تلاشی برای شناسایی معایب اصلی دو سنت غالب نظریه دموکراتیک کلاسیک، یعنی نظریه مدیسون و نظریه پوپولیستی، و همچنین جایگزین کردن یک نظریه جامع‌تر و واقع‌گرایانه‌تر دموکراسی - یعنی چندسالاری خودش - بود. دال در *مقدمه‌ای بر نظریه دموکراتیک* دو شیوه اصلی برای نظریه‌پردازی درباره سیاست بیان می‌کند که عبارتند از «شیوه بهینه‌سازی» و «شیوه توصیفی». در شیوه بهینه‌سازی یا به حداکثررسانی، هدفی همچون دموکراسی بایستی به حداکثر کاربرد خود رسیده و نهادها و رویه‌های لازم برای تحقق این مهم نیز مشخص گردد. در شیوه توصیفی، تمامی نظام‌های سیاسی و نهادهای اجتماعی به اصطلاح دموکراتیک در قالب یک مجموعه از پدیده‌ها لحاظ می‌گردد. بدین ترتیب، در گام نخست، وجوه افتراق این موجودیت‌ها احصاء و سپس در دومین گام، شرایط و مقتضیات نهادهای سیاسی و اجتماعی دارای چنین اوصافی نمایان می‌گردد. دال کار خود را با شیوه بهینه‌سازی آغاز می‌کند. وی از نظریه «پوپولیستی» سه ویژگی معنادار استخراج می‌کند: ۱- حاکمیت عامه‌پسند؛ ۲- برابری سیاسی؛ و ۳- حاکمیت اکثریت (Dahl, 1956: 64). برنارد کریک (۱۳۸۷) پوپولیسم را شیوه‌ای در سیاست و سخن‌وری می‌داند که به دنبال تحریک اکثریت است؛ یعنی کسانی که خودشان را بیرون جامعه سیاسی و مطرود و منفور نخبگان فرهیخته می‌پندارند... شیوه پوپولیستی دموکراسی بیش از آنکه سیاست خرد باشد، سیاست تحریک است؛ همچنین سیاست انحراف از موضوعات جدی است که نیازمند رسیدگی، خواه به شیوه لیبرال دموکراسی یا به شیوه جمهوری‌خواهی مدنی است (کریک، ۱۳۸۷: ۱۳۶-۱۱۴). وی سپس هشت معیار دقیق که برای به حداکثر رساندن اهداف فوق در عالم واقع ضروری هستند، وضع می‌کند (Dahl, 1956:84). با ترکیب این هشت معیار قابل مشاهده، می‌توان تعریفی کاربردی از دموکراسی ارائه داد. دال در تکمیل سخنان خود می‌گوید تحقق این هشت معیار در عالم واقع هدفی آرمان‌گرایانه، «غیر واقعی» و «نسبتاً دست نیافتنی» به نظر می‌رسد (Dahl, 1956:75). اما برای دال، این به معنی رد امکان حاکمیت دموکراتیک نخبگانی

نظریه پردازانی نظیر موسکا (۱۹۳۹) نیست؛ آنچه لازم است، تغییر از رویکرد بهینه‌سازی به رویکرد توصیفی و استفاده از این هشت معیار برای ارزیابی دستاوردهای عالم واقع است. متعاقباً می‌توان یک حداقل برای دستاوردهای دموکراتیک تعیین نمود. دال برای نهادهای سیاسی و اجتماعی هم‌عرض یا بالاتر از چنین معیاری، عنوان «چندسالاری» را در نظر گرفته است. حال این سوال به ذهن می‌رسد: «چه شرایطی برای تحقق این هشت معیار در عالم واقع، حتا به اندازه حداقلی، که از آن با عنوان چندسالاری یاد می‌کنیم، وجود دارد؟».

دال با بررسی نظام حاکمیت ترکیبی آمریکایی، بر این باور بود که انتخابات توأم با رقابت سیاسی مداوم میان اشخاص یا احزاب یا هر دوی آنها، دو عنصر اصلی ممیز میان دموکراسی چندسالار و نظام دیکتاتوری است. هیچ‌کدام از این دو با استفاده از شیوه بهینه‌سازی نظریه دموکراتیک نتیجه نخواهند داد، اما در صورت ترکیب با یکدیگر، از طریق افزایش «اندازه، تعداد و تنوع اقلیت‌هایی که فرمانروایان بایستی لحاظ نمایند»، در هر صورت باعث تقویت حاکمیت مردمی و برابری سیاسی می‌گردند. از نظر دال، در چنین شرایطی است که تفاوت اصلی میان دموکراسی چندسالار و دیکتاتوری مشخص می‌شود، چرا که «امکان تشخیص آن نه در تفاوت آشکار میان حاکمیت اقلیت با اکثریت، بلکه میان حاکمیت اقلیت با حاکمیت توسط اقلیت‌ها وجود دارد». چندسالاری نه حاکمیت مطلق اکثریت و نه حاکمیت متحد اقلیت است. این نظام، یک نظام باز، رقابتی و کثرت‌گرایانه «حاکمیت اقلیت‌ها» است (Dahl, 1956: 128-132).

مشارکت مردمی در نظریه دموکراتیک دال، تنها نقشی جانبی ایفا می‌کند. نظریه‌های کلاسیک از نظر او به دلیل تأکید بر مشارکت «تام» شهروندان، به وضوح اشتباه بودند:

آنچه ما از آن تحت عنوان دموکراسی یاد می‌کنیم - که نظام تصمیم‌گیری مبتنی بر پاسخگویی فرمانروایان به سلاطین غیرفرمانروایان است - به نظر با سطح پایینی از مشارکت مردمی صورت می‌پذیرد. لذا نمی‌توان گفت یکی از شرایط اساسی دموکراسی، مشارکت گسترده شهروندان است. چندسالاری در واقع نه بر مشارکت حداکثری، بلکه با تکیه بر مباحثه و مذاکره مداوم میان اقلیت‌های سازمان‌یافته «درون یک چارچوب اکثریت بی‌تفاوت یا بی‌طرف» محقق می‌گردد (Dahl, 1958: 87).

به عبارت دیگر، چندسالاری گونه رقابتی و رأی‌محور نظریه نخبگانی موسکا است. بنابراین جای تعجب نیست که نظریه چندسالاری دال، به عنوان یک «نظریه دموکراسی نخبگانی» دائماً مورد انتقاد قرار گرفته است. منتقدان بر این باورند که دال به صورت

ضمنی، تمام اعتبار موجود در واژه دموکراسی را به چندسالاری‌های موجود، علی‌رغم عناصر الیگارشیک آشکار آنها، منتقل نموده و در نتیجه، ماهیت این مفهوم را به عنوان یک ایده‌ال ساختارگرا از بین برده است. پیامد چنین رویکردی، اشباع شدن سیاست‌های دموکراسی‌های لیبرال غربی از بی‌تفاوتی گسترده نخبگان است. دال برابر چنین نقدهایی ایستاد (Krouse, 1982:444)؛ تصور دال از چندسالاری، کمتر از نظریاتی همچون تجدیدنظرطلبی دموکراتیک شومپتر در سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی در معرض انتقاد قرار دارد. شومپتر صرفاً با جایگزینی یک تعریف «توافق سازمانی ... که از طریق واگذاری حق انتخاب افراد پاسخگو به مردم اقدام به تحقق خیر مشترک می‌کند» با تعریفی دیگر «توافق سازمانی ... که در آن افراد قدرت تصمیم‌گیری را از طریق رقابت برای رای مردم بدست می‌آورند» به طرز چشم‌گیری تغییر داده است (Schumpeter, 1942: 250-269). از نظر دال دموکراسی تبدیل به چندسالاری شده که در بهترین حالت، این مفهوم را از ایده‌ال سیاسی خود سلب نموده و در بدترین شرایط آن را به یک ایده‌ی سیاسی شدیداً محافظه‌کارانه مبدل می‌سازد.

دال اصرار دارد که «حاکمیت مردم» (حاکمیت مردمی و برابری سیاسی) رکن کلیدی دموکراسی است. وی چنین استدلال می‌کند که تلاش‌ها بایستی معطوف به بسط و توسعه شرایط لازم برای ایجاد حداقل میزان برابری سیاسی و حاکمیت مردمی، از طریق امحاء مقتضیات رایجی همچون رأی اکثریت یا مشارکت حداکثری گردد. اکنون یکی از شرایط اصلی (نه کافی) ایجاد یک دموکراسی چندگانه، وجود رقابت میان نخبگان برای جلب نظر موافق انبوه مردم در انتخابات دوره‌ای است. طبیعتاً ایجاد شرایط حداقلی برای تحقق مفهوم دموکراسی، الزاماً مغایر با ماهیت اصلی آن به عنوان یک ایده‌ال سیاسی نیست. دال بر این باور است که چنین تمایزی را حفظ نموده و همچنین تأکید دارد که مقدمه‌ای بر نظریه دموکراتیک شامل (۱) یک نظریه تجربی مبین دموکراسی به عنوان یک نظام سیاسی و اجتماعی واقعی (پیرو شیوه توصیفی وی) و (۲) نظریه هنجاری مبین دموکراسی به عنوان یک ایده‌ال سیاسی والا (طبق شیوه بهینه‌سازی) است. دال معتقد است که معترضان وی رکن هنجاری آشکار نظریه را، که عامل تحقق هشت شرط او محسوب می‌گردند، نادیده گرفته و هم‌زمان نیز رکن تجربی آن را با رکن هنجاری و توصیفی خلط نموده‌اند (Dahl, 1966:296-303).

البته در این مورد، حق با منتقدان دال است. علی‌رغم گرایش دال به بی‌طرفی اخلاقی، نظریه چندسالاری وی، به ویژه در رابطه با «نظام ترکیبی آمریکایی» مندرج در بخش نهایی مقدمه‌ای بر نظریه دموکراتیک، جانبداری مشهودی دارد. دال در این بخش تأکید نموده که «در این کتاب به دنبال تعیین مطلوبیت چنین نظام حاکمیتی نبوده و نخواهم بود». اما برای سومین بار، تکرار می‌کند که در نظام سیاسی آمریکایی «احتمال افزایش محبوبیت یک گروه سیاسی مشروع و فعال در هر یک از مراحل تصمیم‌گیری بسیار بالا است»، که البته این الزاماً مسأله بدی در یک نظام سیاسی نبوده و حتا «راه‌کاری نسبتاً کارآمد برای ترویج تسامح، بردباری و حفظ صلح و آرامش اجتماعی» است که کمک شایانی به هنر حکمرانی دموکراتیک می‌کند (Dahl, 1956: 149-151). خشوع دال در اینجا به روشنی مبین این است که زبان دموکراسی برای همه، به غیر از آنهایی که به دنبال نزاع، اختلاف، تعصب و جنگ داخلی هستند، راه‌کار مطلوبی است.

دال در مقاله‌ای دیگر چندسالاری را به مفهوم politeia مکتب ارسطوی تشبیه نموده است (Dahl, 1965: 73-89). هر دو مفهوم ترکیبی از دموکراسی و الیگارشی بوده و هر دوی آنها، بهترین جایگزین‌های ثانویه برای نظام سیاسی ایده‌آل محسوب می‌گردند. البته از نظر ارسطو، نظام سیاسی ایده‌آل، نه دموکراسی بلکه نوعی سلطنت یا اشراف سالاری - حاکمیت یک یا چند شخص دارای خرد و اخلاق برتر - است. اما از منظر ارسطو، نظام شایسته‌سالاری جایگزین مناسبی نبوده و حکمرانی یک یا چند نفر، معمولاً به بروز استبداد یا الیگارشی فاسد ختم می‌شود؛ دیدگاهی که دال نیز آن را تأیید می‌کند.

وجه افتراق میان رویکرد دال و ارسطو، نحوه بیان politeia ارسطو به عنوان بهترین جایگزین ثانویه برای آرمان‌های دموکراتیکی هم‌چون برابری سیاسی و حاکمیت مردمی است. حاصل این تفاوت بحران پیش رو است: برای آنهایی که مایل به گذشت از ماموریت آرمانی مندرج در اعلامیه استقلال و نطق گتیسبورگ (مشهورترین سخنرانی آبراهام لینکلن در ۱۹ نوامبر ۱۸۶۳ است) نیستند، سخنان ارسطو چندان مسرت‌بخش نخواهد بود. کنارآمدن با نابرابری‌های موجود در قدرت و منابع سیاسی محیطی که در آن زندگی می‌کنیم، منوط به رها کردن آرمان برابری سیاسی و پیرو آن، رویای آمریکایی است. آیا هرکس که به باورهای دموکراتیک پایبند است، با نظام سیاسی آمریکا صرفاً بدین خاطر که یک الیگارشی نیست، کنار خواهد آمد؟ (Dahl, 1965: 86).

با این حال و علی‌رغم چنین عقاید دموکراتیکی، دال می‌گوید که ما باید از دموکراتیزه کردن هر چه بیشتر نظام چندسالار - همانند نظر ارسطو - خودداری نماییم، چراکه نمونه فعلی بهترین جایگزین موجود است. راه‌کار مناسب، طبق نظر دال چیزی بین دیکتاتوری و دموکراسی، میان سلطه واحد و گروهی نخبه و اقلیت و اکثریت خواهد بود. بدین ترتیب، سومین راه‌کار قابل تصور - تحقق جدی‌تر دموکراسی در چندسالاری‌های موجود - به وسیله چنین تصویری از جایگزین‌هایی است که پیش‌تر رد شده‌اند. برای فهم علت چنین وضعیتی، بایستی دو پیش‌شرط اجتماعی حاکمیت چندگانه را لحاظ نمود. چندسالاری در کنار سایر شرایط، نیازمند؛ الف - توافق بر هشت شرط موجود در قالب هنجارها یا قواعد بازی و ب - فعالیت سیاسی است (Dahl, 1956: 75-81). متأسفانه، در صورت فراتر رفتن از حدی مشخص، امکان تداخل میان این دو شرط قوت می‌گیرد. اما حداقلی مشخص از فعالیت سیاسی یا مشارکت شهروندی، لازمه چندسالاری است. اما همان‌طور که دال می‌گوید، باید در نظر داشت که افزایش مشارکت گسترده عموم به بیش از حد لازم، می‌تواند منجر به از بین رفتن اتفاق نظر درباره هنجارهای اجتماعی، نقض ثبات موجود در چندسالاری و در نتیجه جایگزین شدن آن با دیکتاتوری گردد. در صورت صحت چنین استدلالی، جایگزین‌های موجود را از سه مورد، یعنی دیکتاتوری، چندسالاری و دموکراسی قوی‌تر به دو مورد دیکتاتوری و چندسالاری کاهش می‌دهد. اما چرا افزایش مشارکت، چندسالاری را این‌گونه مختل می‌سازد؟ در اینجا دال علت اصلی را رفتارهای غیرلیبرالی و ضد دموکراتیک شهروند عادی می‌داند. «شواهد فعلی حاکی از این است که در ایالات متحده، هر قدر سطح اجتماعی - اقتصادی اشخاص پایین‌تر باشد، عقاید مستبدانه آنها شدیدتر و میزان فعالیت سیاسی آنها کمتر است». بنابراین اگر با افزایش فعالیت سیاسی، افراد قدرت‌طلب وارد عرصه سیاسی شوند، «باید منتظر سقوط چندسالاری باشیم» (Ibid: 89). لذا نتیجه روشن است: باید از چندسالاری در برابر مردم محافظت کرد. این محافظت در ابعاد نظری و عملی اجماع نخبگان نهفته است. از نظر دال، شواهد تجربی نشان می‌دهد که اقلیت سیاسی طرفدار هنجارهای چندسالارانه بوده و اکثریت نسبت به آنها کاملاً بی‌توجه هستند. ارزش‌های دموکراسی غالباً نزد آن اقلیت انگشت‌شماری محبوب است که قویاً در برابر اکثریت کم‌سواد و سطح پایین جامعه دارای افکار مستبدانه ایستاده‌اند. اقلیتی که خود برای تصمیم‌گیری سیاسی به همین اقلیت رجوع می‌نمایند. افراد دارای افکار مستبدانه به دلیل بی‌تفاوتی سیاسی، معمولاً قوانین و مقررات مخالف میل خویش را

می‌پذیرند (Dahl, 1961: 311-325). بنابراین باید اذعان نمود که بهترین راه تضمین اتفاق نظر، به حداقل رساندن فعالیت سیاسی گسترده است. اما چرا باید برای حفظ ثبات چندسالاری، به اتفاق نظر نخبگان و انفعال عمومی متوسل شویم؟ چرا به جای این روش، اقدام به افزایش مشارکت سیاسی و ارتقاء سواد سیاسی به صورت هم‌زمان نکنیم؟ مخصوصاً وقتی که «آموزش اجتماعی هنجارها» یکی از پیش شرط‌های چندسالاری محسوب می‌شود.

۴. انسان مدنی، انسان سیاسی و مشارکت

علت اینکه دال برای مشارکت سیاسی بیش از حداقل لازم، اعتبار و ارزشی قائل نیست، صرفاً خطرات ناشی از آن نمی‌باشد، چرا که وی در نوشته‌های نخستین خود اساساً انسان را موجودی غیر سیاسی تلقی می‌نمود. باید در نظر داشت که بیشتر افراد غالباً توجه خود را معطوف به فعالیت‌های زندگی خصوصی خود می‌کنند.

فعالیت سیاسی تنها بخش جانبی از زندگی انسان مدنی (Homo Civicus) را تشکیل داده و تنها در صورتی پررنگ می‌شود که کنش‌ها و ناکنش‌های حکومت به صورت مستقیم بر اهداف شخصی او تأثیرگذار باشد. او گاهی به صورت موقت خود را درگیر مسائل سیاسی خواهد نمود، اما با رفع خطر، دوباره به وضعیت غیرسیاسی خود باز می‌گردد. البته برخی از این انسان‌های (سیاسی) (Homo Politicus) حس رضایت خاصی از حضور در عرصه سیاسی پیدا می‌کنند. اما آنها جزو نخبگان بوده و خارج از قلمرو اکثریت هستند. بنابراین از نظر دال، انسان مدنی برخلاف نظریه کلاسیک ارسطو، خواه به صورت بالقوه یا بالفعل، «ذاتاً یک موجود سیاسی نیست» (Dahl, 1961: 225).

از دید دال، برای انسان هیچ منفعت و رضایت شخصی با حضور در جامعه سیاسی ایجاد نگردیده و به همین خاطر، تنها اقلیت نخبه و متفکر جامعه در چنین عرصه‌ای به رشد فکری و اخلاقی دست خواهند یافت. نظریه طبیعت انسان در سیاست به وضوح در تصور دال نسبت به آرمان دموکراتیک تأثیرگذار بوده است. دموکراسی و چندسالاری اکنون صرفاً به ابزاری برای به حداقل رساندن رضایت نسبت به خواسته‌های شخصی پیشین تبدیل شده است. حتی در ایده‌آل‌ترین حالت ممکن نیز حاکمیت مردمی و برابری کامل سیاسی منحصرأ ابزاری برای تضمین پاسخگویی حکومت به گرایش‌های سیاسی افراد محسوب می‌شود. مشارکت دموکراتیک نیز تماماً به ابزاری برای تضمین اجرای این وظیفه مبدل شده است. دیدگاه ارسطویی نسبت به مشارکت در زندگی عادی جهت ارتقاء سطح فکری و

اخلاقی - خواه به صورت ضمنی یا صریح در بسیاری از نسخ قدیمی نظریه دموکراتیک کلاسیک - نیز جایگاه خود را از دست داده است (دال، ۱۳۹۷: ۱۶-۱۱). پیامد این وضعیت مشخص است: مشارکت از منظر معیار عقلانیت اقتصادی سنجیده می‌شود. اصولاً حداقل میزان مشارکت برای تضمین سیاست‌گذاری صحیح، کافی است. اما در عمل، چندسالاری ابزار مناسبی برای تضمین رضایت حداکثری است. بنابراین اهمیت افزایش مشارکت بیش از حداقل مورد نیاز که ممیز الیگارش‌ی از پلیارشی است، در مواجهه با ارزش‌های فردی انسان مدنی از بین خواهد رفت: برابری سیاسی و حاکمیت مردمی اهدافی مطلق نیستند؛ بایستی دید که ما تا چه میزان حاضر هستیم تا برای افزایش برابری سیاسی از تفریح، حریم خصوصی، آسایش، ثبات، درآمد، امنیت، توسعه و وضعیت کنونی خود بگذریم (Dahl, 1956: 51).

با این اوصاف، طبق مبانی روانشناسی اخلاقی و جامعه‌شناسی سیاسی، چندسالاری بهترین جایگزین است. علی‌رغم اصرار دال مبنی بر اینکه هشت شرط او راه‌کاری برای دموکراتیزه‌تر ساختن چندسالاری‌های موجود است، تلاش‌ها برای رفع تصرف نخبگان و بی‌تفاوتی گسترده موجود در چندسالاری، در بدترین حالت نقض غرض بوده و در خوش‌بینانه‌ترین وضعیت هدر دادن وقت و انرژی است که می‌توان از آنها برای تحقق سایر اهداف بهره جست. کوشش برای تحقق برابری سیاسی و حاکمیت مردمی بیش از حد لازم، ثبات نظام چندسالاری و ارزش‌های اخلاقی که ریشه در طبیعت بشر دارند را به خطر می‌اندازد. لذا دموکراتیزه شدن کامل جامعه، یا دست‌نیافتنی بوده و یا در صورت تحقق، منجر به نقض نیازها، اهداف و خواسته‌های بنیادین بشری می‌گردد. لذا نظریه هنجاری دموکراسی با نظریه تجربی چندسالاری ادغام می‌گردد. بدین ترتیب پلیارشی که حداقل «یک الیگارش‌ی نیست»، به عنوان نظام سیاسی آرمانی و کارآمد تلقی می‌شود.

۵. چندسالاری، مشارکت و مشروعیت تصمیم‌ها

دال سه معیار بنیادین برای ارزیابی مشروعیت یا حقانیت فرآیند تصمیم‌گیری تعیین می‌کند. نخستین معیار، مطابقت فرآیند با سلايق شخصی من (معیار سلیقه شخصی) است. دومین معیار، صلاحیت تصمیم‌گیرندگان است (معیار صلاحیت). معیار سوم، مقرون به صرفه بودن فرآیند تصمیم‌گیری از حیث زمان و انرژی مصرفی است (معیار صرفه‌جویی) (Dahl, 1970). معیار سلیقه شخصی براساس اصل هابزی منافع شخصی عقلانی، بدون شک پیامدهای

دموکراتیک در پی دارد. شهروندانی که به دنبال تحقق اهداف خویش هستند، بایستی برای دیگران نیز به طور مساوی چنین حقی را قائل شوند. بنابراین در رابطه با تصمیم‌گیری‌های سیاسی مهم، هر شخص بایستی برای نظر دیگران از طریق حاکمیت مردمی احترام و ارزش یکسان قائل گردد. بدین ترتیب شاید بتوان نام دیگر معیار سلیقه شخصی را معیار سلیقه تحت‌الشعاع گذاشت، که طبق آن تمامی افرادی که تحت تأثیر تصمیمات حکومت قرار می‌گیرند، طبیعتاً حق مشارکت برابر در آن تصمیمات را خواهند داشت (Dahl, 1970: 64-67).

اما چنین مشارکت برابری بایستی با در نظر گرفتن معیارهای صلاحیت و صرفه‌جویی اعمال گردد. معیار صلاحیت به ما اجازه تبیین اصول رهبری را می‌دهد. معیار صلاحیت به خودی خود غیردموکراتیک نیست؛ چرا که دموکراسی معیار تساوی را برای تحقق اهداف سطحی زندگی سیاسی لحاظ می‌کند، اما گاهی اوقات برای تحقق نیازها و صیانت از منافع جمعی، بایستی مشارکت مردمی را قربانی مشورت نخبگان نمود، مثل آنچه در دموکراسی غیرمستقیم رخ می‌دهد. به همین شکل اصل مشارکت را نیز بایستی طبق معیار صرفه‌جویی سنجید. از آنجایی که مشارکت نیازمند صرف زمان و انرژی است، نمی‌توان آن را فعالیتی بی‌هزینه تلقی کرد. یک فرد معقول و منطقی تنها در صورتی در این عرصه مشارکت می‌کند که منافع آن از هزینه‌هایش بیشتر باشد. لذا یک نظام حاکمیت معقول به دنبال سیاستگذاری‌های بهینه (طبق دو معیار سلیقه شخصی و صلاحیت) در ازای صرف کمترین میزان زمان و انرژی است.

دال با اعمال این سه معیار ساده حاکمیت، اشکال دیگر دموکراسی را ارزیابی و تحلیل می‌کند. از نظر وی، «بهترین نوع» وجود ندارد. با در نظر گرفتن هزینه‌ها و مزایای هر نظام، می‌توان دید که هر یک از انواع (فرضاً دموکراسی اولیه) با در نظر گرفتن این سه معیار در شرایط خاص، نسبت به نوع دیگر (فرضاً دموکراسی غیرمستقیم) قابل قبول‌تر است. با این حال، دال برای اشکال دموکراسی خرد و مشارکت‌محور نوعی ارجحیت قائل شده است. نگرانی فعلی وی، قرار گرفتن انسان تحت سلطه یک موجود سیاسی و اجتماعی لویاتان گونه و از بین رفتن اهمیت وی در این عرصه است. دال با الهام از دیدگاه روسو نسبت به دموکراسی خرد، تصویری از ابعاد انسانی که نباید هرگز فراموش کنیم، برنامه‌ای برای دموکراسی مشارکتی در زندگی اقتصادی و اجتماعی افراد، با هدف ایجاد یک عرصه سیاسی و اقتصادی مناسب همانند «قلعه کافکا، وسیع، دور افتاده و غیر قابل دسترسی» تنظیم نموده است (Dahl, 1970: 98).

منتقدان به درستی بیان کرده‌اند که دموکرات‌های تجدیدنظرطلبانه‌ای همچون دال و شومپتر با تمرکز صرف بر اهداف ابزاری یا حمایتی نهادهای اجتماعی و سیاسی، از اهداف تربیتی مشارکت مد نظر نظریه پردازان کلاسیک از قبیل روسو و جان استوارت میل غافل مانده‌اند (Skinner, 1973; Bachrach, 1967). اما اگر نظریه دموکراتیک تماماً مشارکت را فدای رهبری کرده باشد، بسیاری از این منتقدان صرفاً با معکوس نمودن این عدم تعادل، ارزش‌های صلاحیت و شایستگی نخبگان را قربانی مشارکت حداکثری نموده و به اهمیت رهبری دموکراتیک در جوامع مشارکت محور بی توجهی کرده‌اند (McGregor, 1979). به نظر سه معیار دال برای حاکمیت پيشاهنگ رویکردی متعادل‌تر می‌باشند که حاصل ترکیب مشارکت (منبعث از سلیقه شخصی و صلاحیت برابر) از یک سو با رهبری (منبعث از صلاحیت و اقتصاد نابرابر) از سوی دیگر می‌باشد.

طبق معیار سلیقه شخصی دال، مشارکت راه‌کاری برای ارضای خواسته‌های از پیش طرح شده و صیانت از منافع نسبی مردم می‌باشد. با این وجود، دال بر آن است تا مشارکت مردمی را علی‌رغم عدم وجود هرگونه تقاضایی، افزایش دهد. طبق معیارهای حاکمیت دال، مشارکت باید بر اساس توانایی تحقق خواسته‌ها صورت گرفته و همچنین بایستی حداقل‌امکان در زمان و انرژی صرفه‌جویی نمود. وی با صراحت می‌گوید با جایگزین کردن صلاحیت و توانایی با مشارکت و افزایش مشارکت مردمی، بازدهی دموکراسی پایین خواهد آمد. البته اگر مشارکت صرفاً ابزاری برای اعمال سلیقه شخصی (سیاستی کارآمد و به‌صرفه) باشد، چنین تبادلی طبیعتاً غیرمنطقی است، زیرا صرفاً باعث هدر رفتن زمان و انرژی جامعه می‌گردد (Dahl, 1970: 132). تنش موجود میان اصل مشارکت برابر و معیارهای ضد مشارکتی صلاحیت و صرفه‌جویی را تنها در صورتی می‌توان برطرف کرد که دال در توجیه خود برای مشارکت، بُعد دومی مبنی بر فرآیند آموزش سیاسی و رشد شخصی و در نتیجه ظهور انسان سیاسی قائل شده باشد. البته دال از «اعتبار روانی و اخلاقی» دیدگاه روسو سخن به میان آورده و در توجیه ارجحیت مشارکت مستقیم بر معیارهای صلاحیت و صرفه‌جویی بیان می‌دارد که «ارزشی که ما برای مشارکت دموکراتیک و کنترل، هم از لحاظ ماهوی و هم با توجه به پیامدهای آن برای رشد و توسعه انسانی قائل می‌شویم، بسیار ضروری است» (Ibid: 132).

۶. چندسالاری و شهروندی

دال مخالف اعطای شهروندی به عنوان یک حق انتسابی به کلیه شهروندان بوده و برای رد این رویکرد مطلق، کودکان را مثال زده است. وی در نقطه مقابل، بر این باور است که شهروندی بایستی تا حدودی مبتنی بر احراز صلاحیت‌های اشخاص باشد. اما اگر شهروندی را در زمره حقوق انتسابی آورده و آن را منوط به صلاحیت اشخاص نماییم، در آن صورت «مرزهای میان دموکراسی از یک سو و اشراف‌سالاری از سوی دیگر، مبهم و غیر قابل تشخیص می‌گردند». دال در صدد به حداقل رساندن این ابهام با ایجاد قوی‌ترین معیار (دموکراتیک‌ترین) شمول، هم‌سو با معیار صلاحیت در چنین شرایطی است. این معیار: الف- ضامن رعایت برابر منافع همه اعضای جامعه (از جمله اشخاص فاقد مقام شهروندی) بوده و؛ ب- مسئولیت اثبات فقدان صلاحیت برخی از اعضای جامعه (همچون کودکان) برای تصمیم‌گیری درباره منافع خویش را بر عهده خواهد گرفت (Dahl, 1970: 120). با اعمال این اصول، معیار مستحکمی تحت عنوان «معیار شمول» پا به عرصه وجود می‌گذارد. طبق این معیار «مردم» (Demos) باید شامل کلیه اعضای بالغ یک نهاد، به غیر از افراد غیرساکن (Transient) گردد (Ibid: 124-128). دال با طرح این معیار به صراحت و درستی، به معیار حمایتی جان استوارت میل برای دموکراسی غیرمستقیم استناد کرده است: «در فقدان محافظان طبیعی، منافع آن دسته از مردم که در دایره شمول اتباع و شهروندان قرار نگرفته‌اند، همیشه در معرض نادیده گرفته شدن می‌باشد» (Mill, 1991: 19).

پر واضح است که دال دیدگاه چندسالاری خود را با Politeia ارسطو مقایسه کرده است. هر دو دیدگاه مزبور، ترکیبی از دموکراسی و الیگارشی بوده و هر دوی آنها، بهترین ایده‌ال سیاسی جایگزین به حساب می‌آیند. اما از نظر ارسطو، نظام سیاسی ایده‌ال، در صورت امکان نه دموکراسی، بلکه آن نظامی است که دال بدان برچسب «شایسته‌سالاری» زده است (Dahl, 1970: 109). در این نظام سیاسی، یک یا چند شخص خاص به دلیل جایگاه علمی و اخلاقی والا، حکمرانی می‌کنند. منتهی هر دو متفکر این جایگزین را چندان قابل دسترس و واقع‌گرایانه تلقی ننموده‌اند، زیرا به نظر دال «شاه فیلسوف سخت پیدا می‌شود». جان استوارت میل، حتا یک نظام استبدادی آگاه و نیکوکار (در صورت وجود تابعان مناسب) را هرگز مناسب نمی‌داند. وی معتقد است که «شایسته‌سالاری» علی‌رغم احترام کامل به منافع (سلیقه شخصی) سوژه‌های خود، مهم‌ترین وجه حکمرانی صحیح، یعنی «سطح رشد اخلاقی و عقلانی مردم» را نادیده می‌گیرد (Dahl, 1956: 50).

فرض کنیم که یک مستبد صالح و نیکوکار، با آگاهی و روشنی بر مردم حکمفرما باشد. نتیجه آن چه خواهد بود؟ یک فرد دارای انرژی فراانسانی مدیریت تمامی امور مردم منفعل را بر عهده می‌گیرد. انفعال آنها خود در ایده قدرت مطلق نهفته است. کل ملت و تک تک اعضای تشکیل دهنده آن، هیچ نظری در سرنوشت خویش نخواهند داشت. آنها هرگز قادر به اعمال اراده و پیگیری منافع خود نخواهند بود. همه تصمیم‌گیری‌های آنها از سوی اراده‌ای غیر از اراده مردم صورت می‌گیرد. چنین نظام سیاسی چگونه انسانی پرورش می‌دهد؟ این وضعیت چه نفعی برای رشد فکری و قدرت عقلی آنها در پی خواهد داشت؟

۷. برابری و نابرابری

برای جمعی که بر خود حکومت می‌کند، تمامی اعضا باید نفوذ برابری روی تصمیمات داشته باشند و در عین حال، هیچ گروه یا فردی نتواند به صرف داشتن برخی ویژگی‌ها دست برتر را داشته باشد (پشورسکی، ۱۳۹۸: ۱۲۷). دال می‌گوید از زمان ارسطو و احتمالاً فیلسوفان پیشاسقراطی، این دیدگاه میان نظریه‌پردازان سیاسی رایج بود که نابرابری‌های شدید به ایجاد نظام‌های سلطه‌جو کمک می‌کند و اینکه نظام‌های غیرسلطه‌جو از نوع برابری خواهانه‌تر باید شامل گروه میانه غالبی از شهروندان کمابیش برابر باشد و از این رو باید از تفاوت‌های شدید در منزلت، درآمد و ثروت پرهیز شود (دال، ۱۳۹۷: ۱۰۵). برای تحقق برابری، تحقق این موارد الزامی است: ۱- تمامی اعضا باید از فرصت برابر موثر برای مشارکت برخوردار باشند و ۲- در صورت مشارکت، اولویت‌های آنان باید از وزن برابری برخوردار باشد. عبارت «فرصت برابر موثر» به معنای «محقق بودن به ...» نیست (پشورسکی، ۱۳۹۸: ۱۲۷).

دال تمرکز خود را بر برابری در توزیع منابع گذاشته و جوامع صنعتی و پیشرفته را متهم به ایجاد نابرابری در بین شهروندان از طریق توزیع نابرابر منابع می‌کند. به باور وی، در کشوری با نظام سلطه‌جو، نابرابری شدید در توزیع ارزش‌های کلیدی، شانس ایجاد نظام باثبات پرسش‌گری را کاهش می‌دهد. نابرابری‌های شدید در توزیع ارزش‌های کلیدی برای سیاست رقابتی و چندسالاری نامطلوب بوده، چرا که معادل با نابرابری‌های شدید در توزیع منابع سیاسی کلیدی است و احتمالاً خشم و نومیدی را ایجاد می‌کند که وفاداری به نظام را تضعیف می‌کند. میزان زیاد نابرابری در میان گروه‌های محروم، مطالبات سیاسی برای برابری بیشتر یا ایجاد تغییرات در یک نظام ایجاد نمی‌کند. زمانی که مطالبه برای افزایش برابری

بروز کند نظام ممکن است با پاسخ بخشی از مطالبات و نه لزوماً تمامی آنها، یا حتا واکنش‌هایی که نابرابری‌های عینی را کاهش نداده بلکه احساس محرومیت نسبی را کاهش می‌دهد، وفاداری میان گروه‌های محروم را به دست بیاورد (دال، ۱۳۹۷: ۱۳۱-۱۰۵).

این نکته را نباید از نظر دور داشت که در یک جامعه نابرابر، برابری سیاسی این امکان را ایجاد می‌کند که اکثریت به طور قانونی دست به برابری ثروت یا مزایای استفاده از آن بزنند. از آنجا که ثروت همواره در دست اقلیت بوده، حق برخورداری از آن در تقابل با منافع اکثریت قرار می‌گیرد. بنابراین تنش میان دموکراسی و ثروت قابل پیش بینی است (پشورسکی، ۱۳۹۸: ۱۴۸).

در خصوص رویکرد دال به برابری، که محدود به برابری اقتصادی می‌شود، باید گفت نظام حکومتی‌ای موفق است که بتواند مهارت‌های شهروندان در شناسایی و بیان نیازها و ارزش‌های اجتماعی را بالا ببرد. همچنین مسأله اندیشیدن و تلاش برای تحقق منفعت عمومی به جای منافع شخصی را در میان شهروندان توسعه دهد. هر چند شکی نیست که پیش‌نیاز این امر، برآورده شدن نیازهای ابتدایی اقتصادی است که رشد فرد و جامعه را فراهم می‌کند و بخش مهمی از ساختار جامعه دموکراتیک است. به همین دلیل با گسترش جوامع و پیچیدگی ارتباطات فردی و جمعی، نیاز به مدلی از دموکراسی که متناسب و منطبق با این گسترش درهم‌تنیده باشد، بیش از پیش احساس می‌شود.

۸. نتیجه‌گیری

بیش از چهل سال است که نظریه دموکراسی چندسالاری رابرت دال، به عنوان یکی از موثرترین، محکم‌ترین و روشنگرایانه‌ترین گونه‌های نظریه دموکراتیک تجدیدنظر طلبانه معاصر تلقی می‌گردد. با وجود مهم بودن این کتاب در ادبیات سیاسی معاصر جهان، ترجمه آن به فارسی بسیار با تاخیر انجام شد. از نظر شکلی باید گفت، ابراهیم اسکافی در مقام مترجم این کتاب، انتخاب به‌جایی داشته که شایسته تقدیر است. نشر شیرازه «چندسالاری: مشارکت و مخالفت» را در ۲۹۸ صفحه و با قطع وزیری در سال ۱۳۹۷ به جامعه کتاب‌خوان کشور عرضه کرده است. در خصوص کیفیت ترجمه کتاب باید به دقت و نکته‌سنجی مترجم اشاره کرد. انتخاب معادل‌های مناسب برای اصطلاحات خاص از ویژگی‌های بارز کار ایشان است. پانوشت‌های تلفظ نام‌ها و توضیحات مترجم، که تعدادشان کم نیست، نقطه قوت دیگری است که خواندن کتاب را ساده‌تر کرده است. از

نظر شکلی هم باید گفت متن به خوبی ویراستاری و صفحه‌آرایی شده و اشتباهات و کاستی‌های معمول در این اثر دیده نمی‌شود.

در نقد محتوایی کتاب می‌توان گفت رابرت دال در کتاب مهم و اثر گذار خود *چندسالاری: مشارکت و مخالفت* شروطی را برای شکل دادن به نظام سیاسی پیشنهاد می‌کند که در نتیجه پرسشگری عمومی، که جنبه‌ای از مردم‌سالاری است، تکامل و تکوین می‌یابد. به باور دال، دگرگونی نظام‌های سلطه‌جو و گروه‌سالارهای رقابتی به شبه‌چندسالاری در جهان غرب و در طول قرن نوزدهم رخ داده است. و در تکامل این فرآیند، دگرگونی از شبه‌چندسالاری به چندسالاری کامل در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم صورت گرفت. و در نهایت، مردم‌سالارشدن بیشتر، در چندسالاری‌های کامل است که سابقه آن به توسعه سریع دولت‌های رفاه مردم‌سالار بازمی‌گردد.

فرض محوری دال در این کتاب که یک فرآیند خطی را شامل می‌شود اینگونه مطرح شده که وقتی نظام‌های سلطه‌جو و گروه‌سالارهای رقابتی به سمت چندسالاری حرکت می‌کنند فرصت‌ها برای مشارکت موثر و پرسشگری را افزایش می‌دهند و از این رو تعداد افراد، گروه‌ها و منافع که اولویت‌هایشان در سیاست‌گذاری مدنظر قرار می‌گیرد، بیشتر می‌شود. در این تحول و تکامل مخالفت‌هایی صورت می‌گیرد که مشارکت موثر را با دشواری روبرو می‌کند. در نتیجه این رویارویی، دو راه برای حکومت متصور است. یکی توسط به خشونت و سرکوب و راه دیگر، مدارا و تساهل. به نظر دال راه دوم شرایط را برای ایجاد یک نظام رقابتی بیشتر می‌کند که زمینه حضور موثر گروه‌های مختلف در قدرت را فراهم می‌کند. انتخاب واژه چندسالاری از سوی رابرت دال به دو دلیل صورت گرفته است. یکی اینکه بتوان عوامل دیگری را علاوه بر حضور و مشارکت مردم در برپاساختن مردم‌سالاری شناسایی کرد. دلیل دوم آنکه ابزارها و واسطه‌هایی که با دخالت آنها مردم در اجتماع و سیاست مداخله می‌کنند تا نظام سیاسی‌ای را تاسیس و بقایش را تضمین کنند که نام آنها را بر خود دارد.

کتاب‌نامه

پشوورسکی، آدام (۱۳۹۸) *دموکراسی و محدودیت‌های خودگردانی*؛ ترجمه محمد زهدی گهرپور؛ تهران، نشر ثالث.

دادس، کلاز (۱۳۹۰) *ژئوپلیتیک: مقدمه‌ای بسیار کوتاه*؛ ترجمه زهرا پیشگاهی فرد و محمد زهدی گهرپور؛ تهران، زیتون سبز.

دال، رابرت (۱۳۸۲) «برابری در برابر نابرابری»؛ ترجمه داود غرایق زندی؛ فصلنامه مطالعات راهبردی؛ سال ششم شماره ۱۹.

دال، رابرت (۱۳۸۳) «دموکراسی‌های تازه: از پیروزی تا دوران گرفتاری»؛ ترجمه سیروس فیضی، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی؛ شماره ۲۰۰-۱۹۹.

دال، رابرت (۱۳۹۷) چندسالاری: مخالفت و مشارکت؛ ترجمه ابراهیم اسکافی؛ تهران، نشر شیرازه.
کریک، برنارد (۱۳۸۷) دموکراسی؛ ترجمه پویا ایمانی؛ تهران: نشر چشمه.

Bachrach, Peter (1967) *The Theory of Democratic Elitism: A Critique*, Boston: Little, Brown.

Coppedge, Micheal & Wolfgang Reinicke (1990) *Measuring Polyarchy*; *Studies in Comparative Development*, Vol.25 No.1 pp:51-72.

Dahl, Robert & Lindblom, Charles (1953) *Politics, Economics and Welfare*, New Yourk, Harper & Brothers Publication.

Dahl, Robert A. (1956) *A Preface to Democratic Theory*. New Haven: Yale University Press.

Dahl, Robert A. (1961) *Who Governs?* New Haven: Yale University

Dahl, Robert A. (1970) *After the Revolution*; New Haven: Yale University

Dahl, Robert A. (1971) *Polyarchy: Participation and Opposition*. New Haven: Yale University Press.

Dahl, Robert A. (1989) *Democracy and Its Critics*. New Haven: Yale University Press.

Dahl, Robert A. (ed.) (1966) "Introduction." In *Regimes and Oppositions*. New Haven: Yale University Press.

Krouse, Richard W. (1982) *Polyarchy & Participation: The Changing Democratic Theory of Robert Dahl*; *Polity*, Vol. 14, No. 3, (Spring, 1982), pp. 441-463

McGregor, James Burns (1979) *Leadership*; New York: Harper and Row.

Mill, John Stuart. (1991) [1857]. *Considerations on Representative Government*. Cambridge: Cambridge University Press.

Mosca, Gaetana (1939) *The Ruling Class*, New York: McGraw Hill.

Schumpeter, Joseph (1942) *Capitalism, Socialism, and Democracy*, New York: Harper and Row.

Skinner, B.F (1973) *The Empirical Theorists of a Democracy and Their Critics*; *Political Theory* 1: 287-306.